

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

یادداشت:

تهاجم همه جانبه ای را که امپریالیزم با تمام شدت وحدت علیه مردم ما به پیش می برد، به جنگ توپ و تانک محدود نگریده در سایر عرصه ها نیز به وسیله عمال خویش هست و بود مردم ما را زیر حمله قرار می دهد. از آن جمله با استفاده از فقر روز افزون مردم ویر پایه جنایاتی که اسلام سیاسی در افغانستان مرتکب آن گردیده، مسیونر های مذهبی در حمایت کشور های متجاوز به تبلیغ ادیان خویش و اسلام زدائی آشکار اشتغال دارند؛ تا باشد با تغییر دین اهداف خویش را بر آورده سازند. هر چند می توان در حدی دین را امر خصوصی افراد دانسته، تصمیم گیری در مورد آنها نیز امر خصوصی تلقی نمود با آنها اهمیت تصمیم گیری آگاهانه ما را بر آن داشت تا این نوشته ارزشمند را در اختیار شما خوانندگان گرانقدر قرار دهیم.

پورتال AA-AA

کارل کائوتسکی

ترجمه: احمد خزاعی

بنیادهای مسیحیت

دفتر نخست: شخص مسیح

بخش دوم: منابع مسیحی

اما آیا منابع مسیحی انبوهی از اطلاعات را، با غنای هر چه تمامتر، در دسترس ما نمی گذارند؟ آیا انجیل های چهارگانه گسترده ترین توصیف را از آموزشها و اعمال مسیح بدست نمی دهند؟

درست است که این توصیف ها گسترده اند، اما مسئله قابل قبول بودن آنهاست. نمونه دست بردن در کتاب یوسفوس نشاندهنده ویژگی تاریخ نویسان باستانی مسیحی است که چیزی نیست جز بی تفاوتی کامل آنها نسبت به حقیقت. آنچه این تاریخ نویسان به آن علاقمند بوده اند نه حقیقت بلکه تحت تاثیر قرار دادن بوده است و از ظرافت چندان هم در انتخاب وسیله هایشان برخوردار نبوده اند.

منصفانه باید پذیرفت که این تاریخ نویسان در دوران خود در این مورد تنها نبوده اند. متون مذهبی یهودی از ملاک های بالاتری پیروی نکرده اند، و گرایشهای عرفانی "مشرکانه" پیش و پس از آغاز دوران مورد بحث ما آلوده به همین گناهند. زودباوری عامه مردم، احساسات زدگی همراه با بی اعتمادی به نیروی خود، نیاز به چسبیدن به اقتداری ابرانسانی، فقدان واقعگرایی (خصیصه هائی که به زودی علت آنها در خواهیم یافت)، تمامی این نوع از متون نوشته

شده در آن دوران را به خود می‌آلود. خواهیم دید که وجود این پدیده بارها و بارها در نوشته‌های مسیحی و یهودی به اثبات می‌رسد. اما همین گرایش در فلسفه عرفانی، که بی‌گمان با مسیحیت ذاتاً نزدیک بود، نیز به چشم می‌خورد. این گرایش را در نوفیثاغورثیان نیز مشاهده می‌کنیم: جریانی که در آخرین قرن پیش از دوران مسیحیت آغاز شد و آمیزه‌ای از افلاطون‌گرایی و رواقی‌گری بود، و آکنده بود از وحی و الهام و تشنه معجزات. نوفیثاغورثیان مدعی بودند که پیرو فلسفه کهن فیثاغورثند که شش قرن پیش از مسیح می‌زیست و اطلاعات بسیار کمی در مورد او در دست است. این ادعا نسبت دادن هر چیزی را، که نیاز به اقتدار نامی بزرگ داشت، به او آسان می‌کرد.

"نوفیثاغورثیان می‌خواستند که پیروان صادق فیلسوف سامیوسی* کهن دانسته شوند: برای این که نظریه‌های خود را به صورت نظریه‌های فیثاغورثی کهن ارائه دهند، اسناد جعل شده بی‌شماری را سرهم بندی کردند که هر مطلبی را در دهان یک فیثاغورث یا یک آرکیتاس؟ می‌گذاشت، صرف نظر از این که این مطلب چقدر جدید باشد یا چه اندازه معرف همگان باشد که از افلاطون یا ارسطو سرچشمه گرفته است." ۴

دقیقاً همین پدیده را در متون اولیه مسیحیت می‌بینیم، که خود چنان آشفته بازاری درست کرده است که تیزترین ذهنها بیش از صد سال است که روی آن کار می‌کنند بی‌آن که پیشرفت چندانی در دست یافتن به نتایجی قطعی داشته باشند.

مکاشفه یوحنا قدیسی- که خود گرهی است که گشودنش سخت دشوار است- می‌تواند نشان دهد که چگونه ناسازگارترین مفاهیم در باره نوشته‌های مسیحی آغازین هنوز هم در کنار هم به زندگی ادامه می‌دهند. فلایدرر؟ در کتابش **سرآغاز مسیحیت: نوشته‌ها و آراء** در باره آن چنین می‌گوید:

"کتاب دانیال نبی کهن‌ترین این گونه مکاشفات و انگاره‌ای برای کل این نوع متون است. همچنانکه

معلوم شد که کلید روعیاهای دانیال جنگ یهودیان در تحت فرمانروائی آنتیوکوس اپیفانس است، این نتیجه‌گیری درست نیز صورت گرفت که مکاشفه یوحنا را نیز باید به وسیله اوضاع و احوال زمانش توضیح داد. اکنون از آنجا که عدد عرفانی ۶۶۶ در آیه هیجدهم از باب شانزدهم تقریباً همزمان توسط شماری از دانشمندان (بناری*، هتزیگ*، و رئوس*) بدین گونه تفسیر شده بود که نشان‌دهنده امپراطور نرون به حروف عبریست، مقایسه بابهای ۱۶ و ۱۷ به این نتیجه‌گیری انجامید که این مکاشفه به زودی پس از مرگ نرون در سال ۶۸م نوشته شده است. این نظر مدت‌ها، به ویژه در مکتب کهن تویننگن*، حاکمیت داشت که باز هم چنین می‌انگاشت که کتاب مزبور را یوحنا حواری نوشته است و فکر می‌کرد که کلید رمز تمام این کتاب را در نبردهای فرقه‌ای میان جوداگرایان* و هواداران پولس* یافته است. این پندار البته خالی از خودرانی‌هایی جاهلانه (به خصوص در مورد فولکمار*) نبود. گامی نو در مطالعه جامع این مسئله در ۱۸۸۲ توسط شاگرد و ایز سگ برداشته شد: دانیل فلتر، فرضیه بسط و تجدید نظر مکرر در سندی بنیادی میان سالهای ۶۶ و ۱۷۰ (که سپس به ۱۴۰ رسید) به دست مؤلفان مختلف را به کار گرفت. این روش ادبی که در اینجا به کار رفته بود در پانزده سال بعدی بی‌اندازه زیر و زبر شد: ویشر مطرح می‌کرد که یک سند اصلی یهودی در میان بوده است که ویراستاری مسیحی آن را مورد دخل و تصرف قرار داده است؛ ساباتیئر* و شون* فرضیه وجود سندی مسیحی را به عنوان مبنای کار، که عناصر یهودی وارد آن شده‌اند، به میان آوردند؛ ویلند* میان دو منبع یهودی از زمان نرون* و تیتوس*، و ویراستاری مسیحی در دوران فرمانروائی تراپان* تمیز قائل شد؛ اسپیتا* از یک سند اصلی مسیحی متعلق به سال ۶۰م. و منابعی یهودی متعلق به سالهای ۶۳پ.م. و ۴۰ پس از مرگ مسیح، همراه با ویراستاری مسیحی در دوران تراپان سخن به میان آورد؛ اشمیت، سه منبع یهودی و دو منبع مسیحی؛ فولتر*، در اثری جدید در ۱۸۹۸ مکاشفه‌ای اصلی را متعلق به سال ۶۲ و چهار تجدید نظر تحت فرمانروائی تیتوس، دومیتیان*، تراپان و هادریان* این فرضیه‌ها که متقابلاً نقیض همدیگر بودند و با هم رقابت داشتند این نتیجه را به همراه داشتند که "افراد بی طرف نتیجه بگیرند که در عرصه پژوهش‌های عهد جدید هیچ چیز مطمئنی وجود ندارد و در مورد هیچ چیز نمی‌توان مطمئن بود (بولیخر*)". ۵.

فلایدرر* با وجود این عقیده دارد که "پژوهش‌های مجدانه در بیست سال گذشته، نتیجه‌ای قطعی" بدست داده‌اند اما جرات نمی‌کند به طور قطع بگوید که نتیجه‌ای که بدست آمده چیست، اما نظر می‌دهد که به نظر او "چنین می‌رسد". تقریباً به تنها نتایج قطعی‌ای که در مورد نوشته‌های آغاز مسیحیت می‌توان رسید نتایجی منفی‌اند؛ به عبارت دیگر، می‌توانیم بفهمیم که چه چیزهایی قلابی و نادرست هستند.

شکی نمی توان داشت که تقریباً هیچ یک از نوشته های آغاز مسیحیت نوشته کسانی که نامشان را روی خود دارند نیستند؛ که بسیاری از این نوشته ها در زمانهائی بعد از تاریخی که رویشان هست نوشته شده اند؛ که متن اصلی به نایشیانه ترین شکل توسط تجدید نظرها و افزوده های بعدی مغشوش شده اند. بالاخره، جای شک نیست که هیچ یک از انجیل ها یا دیگر نوشته های آغاز مسیحیت توسط معاصران مسیح نوشته نشده اند.

به اصطلاح انجیل به روایت مرقس را قدیمی ترین انجیل ها می دانند، اما این کتاب به هیچ رو پیش از ویران شدن اورشلیم، که نویسنده اش مسیح را وادار به پیشگویی آن کرده است. امری که، به عبارت دیگر، قبل از این که مؤلف مزبور شروع به نوشتن کتابش کند، روی داده بوده است. این کتاب احتمالاً کمتر از نیم قرن پس از تاریخی که به مرگ مسیح نسبت می دهند نوشته نشده است. به این ترتیب آنچه که می بینیم محصول نیم قرن افسانه سازی است.

مرقس آنچه را که لوقا خوانده می شود به دنبال دارد و بعد از او به اصطلاح متی می آید و آخر از همه یوحنا است، که در میانه قرن دوم، یعنی دست کم یک قرن پس از تولد مسیح نوشته شده است. هر چه از آغاز مسیحیت دورتر می شویم، داستان های انجیل معجزه وارتر می شوند. مرقس برای ما از معجزات صحبت می کند ولی آنها در مقایسه با معجزه هائی که بعداً روایت می شوند ناچیزند. برای مثال زنده شدن مرده ها را در نظر بگیرید. مسیح در انجیل مرقس به بالین دختر یایروس، که در سكرات مرگ است، فراخوانده می شود. همه فکر می کنند که او دیگر مرده است، اما مسیح می گوید "؟ دختر نمرده بلکه در خواب است"، آن گاه دستش رامی گیرد و او زنده می شود (انجیل مرقس، باب ۵).

در انجیل لوقا مرد جوانی از اهالی نائین است که زنده می شود. مدتی آن قدر زیاد از مرگ او می گذرد که وقتی که مسیح به او بر می خورد دارند او را به طرف گور می برند. سپس مسیح او را زنده می کند و او از تابوت بر می خیزد (انجیل لوقا، باب ۷).

حتی این هم برای یوحنا کافی نیست. او در باب یازدهم انجیلش زنده شدن ایلعازر را نشانمان می دهد. ایلعازر چهار روز است که به خاک سپرده شده و جسدش دیگر متعفن شده است. این معجزه رکورد را می شکند.

گذشته از این، انجیل نویسان خیلی خیلی جاهل بوده اند و بسیاری از چیزهائی را که در باره شان مطلبی نوشته اند کاملاً در هم برهم کرده اند. به این ترتیب است که یوسف ناصره را همراه با مریم به علت وجود یک سرشماری در امپراطوری روم ترک می گوید و به بیت اللحم می رود، و عیسی در آنجا به دنیا می آید. اما چنین سرشماری در زمان امپراطور آگوستوس* وجود نداشته است. به علاوه، یهودیه مدتی بعد از تاریخی که در مورد تولد عیسی بدست داده می شود تبدیل به یکی از استانهای امپراطوری روم می شود. در سال ۷ میلادی یک سرشماری صورت گرفت اما در مکانهائی انجام می شد که مردم زندگی می کردند و نیازی به رفتن به بیت اللحم نبود. [۶] در باره این موضوع بیشتر سخن خواهیم گفت.

روال محاکمه عیسی در برابر پونتئوس پیلاتوس* نه با قانون یهود جور در می آید و نه با قانون روم. به این ترتیب حتی آنجا که انجیلیان از معجزه هم حرف نمی زنند، آنچه که می گویند اغلب دروغ است و غیر ممکن.

و آش شله قلمکاری که به اسم "انجیل" سرهم شد بعداً بدست "ویرایشگران"، و به منظور ترضیه خاطر مومنان، به انواع و اقسام تغییرها دچار آمد.

مثلاً، بهترین نسخه های دست نویس انجیل مرقس با هشتمین آیه در باب شانزدهم ختم می شوند. در این آیه زنی در گور جسد مسیح را می جوید ولی به جای آن جوانی را می یابد که ردای بلند سفیدی بر تن دارد. آن وقت آنها گور را ترک گفتند و "هراسان بودند".

آنچه که پس از آیه هشتم در نسخه های مرسوم می آید بعداً به انجیل مرقس اضافه شده است. به هر حال غیر ممکن است که این اثر به این هشت آیه ختم شده باشد. رنان* این فرض را مطرح می کند که بخش بعدی به نفع آرمات مسیحیت حذف شده، زیرا روایتی در آن بوده که برای خوانندگان بعدی انزجار انگیز بوده است.

فلایدرر از دیدگاهی دیگر، پس از مطالعات عمیق، مثل دیگران به این نتیجه رسید "که انجیل لوقا در باره تولد ماوراء طبیعی عیسی هیچ نگفته است و این داستان بعداً ساخته و پرداخته شده است و بعداً با افزودن آیه هائی (باب یکم، آیه های

۳۴ به بعد [۷] و همچنین با اضافه کردن "بر حسب تصور مردم" به باب سوم، آیه ۲۹ در انجیل لوقا جا داده شده است [۸] و [۹].

با توجه به کلیه این مسائل جای تعجب نیست که از همان نخستین دهه های قرن نوزدهم بسیاری از دانشمندان انجیلیهای چهارگانه را منابعی کاملاً بی فایده در مورد تاریخ مسیح دانسته اند و برنوبائتر* حتی توانسته تا آنجا پیش برود که وجود مسیح را به کلی منکر شود. با این وجود قابل فهم است که چرا الهیون نمی توانند از خیر انجیل بگذرند، و حتی لیبرال هایشان برای حفظ مرجعیت و اقتدارشان از هر کاری که از دستشان ساخته باشد کوتاهی نمی کنند. زیرا اگر شخص مسیح کنار گذاشته شود دیگر از مسیحیت چه می ماند؟ اما برای حفظ این یکی خودشان را به چه کوچه های علی چپی که نمی زنند.

و به این ترتیب است که هارناک* در کتابش به نام **ویژن دس کریستانتیموس*** (۱۹۰۰) توضیح می دهد که داوید فرایدریخ اشتراوس* در سخنرانی هایش اظهار می دارد که موفق شده است قابل اتکا بودن انجیل ها را به عنوان تاریخ در هم شکند؛ اما کار انتقادی و پژوهشهای تاریخی دو نسل موفق شده است آن را به اندازه زیادی احیا کند. انجیل های چهار گانه به هر صورت آثاری تاریخی نبوده اند، آنها را برای این نوشته اند تا گذارشی باشند در این که امور چگونه روی داده اند، بلکه آثاری هستند در ارشاد و تهذیب اخلاق. بنا بر این آنها به عنوان منابعی تاریخی بی فایده نیستند، به خصوص که هدفشان از بیرون از خودشان گرفته نشده است، بلکه تا اندازه ای با نظریات عیسی منطبق است" (ص ۱۴).

اما هر آنچه که از این نظریات می دانیم عبارت از چیزها نیست که انجیل ها به ما می گویند! سرپای استدلال هارناک در مورد قابل اتکا بودن انجیل ها به عنوان منابعی در مورد عیسی تنها این را ثابت می کند که مطرح کردن چیزی پرمایه و خدشه ناپذیر در این باب تا چه اندازه غیرممکن است.

هارناک در قسمتهای بعدی مقاله اش ناچار می شود تمام چیزهایی را که انجیل ها در باره سی سال اول زندگی مسیح می گویند به عنوان مطالبی غیر تاریخی نادیده بگیرد، و همچنین از تمام چیزهای مربوط به سالهای بعدی زندگی او که می توان غیر ممکن بودن یا ساختگی بودن آنها را ثابت کرد، چشم پوشی کند. اما بر آنست که بقیه را به عنوان واقعیت های تاریخی حفظ کند. او فکر می کند که ما هنوز هم "تصویری زنده از آموزشهای مسیح در اواخر زندگی و تأثیری را که او بر پیروانش داشته است در دست داریم" (ص ۲۰).

اما هارناک از کجا می داند که آموزشهای عیسی خیلی درست و صادقانه در انجیل ها گزارش شده اند؟ الهیون در باره گزارشهای مربوط به دیگر آموزشهای آن دوران مشکوکند. فلاپدر، همکار هارناک، در کتابش در باره سرآغاز مسیحیت می گوید:

"حقیقتاً مجادله کردن در این مورد که آیا این گزارشها و دیگر موعظه ها در روایتهای حواریون از نظر تاریخی قابل اتکااند یا خیر عملی لغو و بیهوده است؛ لازم است که فقط به تمام شرایط لازم برای انتقال دقیق و نکته به نکته، یا حتی تقریباً درست، چنین موعظه ای فکر کنیم: می بایست بلا فاصله توسط یک شنونده یاد داشت شده باشد (به عبارت دقیقتر باید تندنویسی شده باشد)، و این یاد داشتهای باید به مدت نیم قرن در محافل از شنوندگان نگهداری شده باشد که اکثراً یهودی و مشرک بودند و نسبت به آنچه که شنیده بودند یا بی تفاوت بودند یا دشمن، و سرانجام باید توسط تاریخ نویسان از پراکنده ترین جاها گرد آوری شده باشد! هر کسی که پی برده باشد که چنین چیزهایی چقدر غیر ممکن است به طور قطع خواهد دانست که راجع به تمام این موعظه ها چطور فکر کند: به گفته دیگر، این موعظه ها در روایت های پیروان عیسی همچنان که در تمام آثار تاریخ نویسان منشأتی هستند آزاد، که در آنها مؤلف فهردمانش را و او می دارد به شیوه ای صحبت کنند که خودش فکر می کند در آن وضعیت معین ممکنست صحبت کرده باشند" (ص ۵۰۰ به بعد).

درست است! اما چرا نباید جنین ملاکهای در مورد موعظه های خود مسیح نیز به کار بسته شود؟ مولفان انجیل ها از این موعظه ها فاصله باز هم بیشتری نسبت به موعظه هایی دارند که به حواریون نسبت داده شده اند. چرا موعظه های عیسی باید چیزی بیش از سخنرانی هائی باشند که نویسندگان این گزارشها می خواسته اند که مسیح آنها را آن طور ایراد کند؟ در واقع ما شاهد انواع و اقسام تناقض گویی ها در موعظه هائی که به دستمان رسیده است هستیم. مثلاً، هم موعظه های شورشگرانه در دست است و هم موعظه های تسلیم طلبانه. چنین تناقض گویی هائی را تنها با این واقعیت می توان توضیح داد که گرایشهای ضد و نقیض در میان مسیحیان وجود داشته است و هر گروهی بنا به نیازها و خواسته های خود سخنرانیهای برای مسیح نوشته و از خود به جا گذاشته است. از یک نمونه می توان پی برد که

انجیلیان در کارشان چقدر آزاد و راحت بوده اند. موعظه روی کوه در لوقا را با متی، که بعدها نوشته شده است، مقایسه کنید. در لوقا هنوز هم تمجید از فقرا و طعن و لعن ثروتمندان را می بینید. در زمان متی این امر برای بسیاری از مسیحیان تبدیل به مسئله ای حساسیت برانگیز شده است، وانجیل به روایت متی به شیوه ای زشت فقرا را که متبرکند تبدیل به فقرای روحی می کند، و لعن و طعن ثروتمندان را به کلی کنار می گذارد.

این قبیل دستکاری ها در موعظی که قبلاً نوشته شده بودند همچنان ادامه داشته است و با وجود این از ما می خواهند باور کنیم که موعظه های که گفته می شود عیسی نیم قرن پیش از آن که نوشته شوند ایراد کرده است، در انجیل ها درست و بی کم وکاست گزارش شده اند. واضح است که نمی شود کلمات یک سخنرانی را تنها با نقل دهن به دهن به مدت پنجاه سال درست و بی خدشه نگه داشت. هر کسی که چنین سخنرانی را پس از گذشت این همه وقت یادداشت می کند با این کارش نشان می دهد که خود را مجاز می داند هر چه دلش می خواهد بنویسد، یا این که آن قدر زود باور است که هر چه را که می شنود همین طوری و بی کم وکاست بپذیرد.

گذشته از این می توان نشان داد که بسیاری از گفته های مسیح از خود او نیستند بلکه قبلاً رواج عام داشته اند و دهن به دهن می گشته اند.

برای مثال، "نیایش خداوند" را ساخته شخص مسیح می دانند. اما فلایدر نشان می دهد که نیایش کدیش* به زبان آرامی که متعلق به عهد باستان است با این کلمات خاتمه می یابند: "والا و متبرک باد نام بزرگش در جهانی که او چنان که می خواست آفرید. باشد که سلطنتش را در دوران شما و در دوران خاندان اسرائیل برپا کند."

هما نظر که می بینیم، شروع "نیایش خداوند" تقلید است. اما اگر از موعظه های مسیح هیچ چیزی باقی نماند، از سرگذشت دوران جوانیش هیچ چیزی باقی نماند، وبقینا از معجزه هایش چیزی باقی نماند، آن وقت از انجیل های چهارگانه دیگر چه چیزی باقی می ماند؟ به نظر هارناک آنچه که باقی می ماند تاثیری است که بر مریدانش گذاشت و حکایت مصیبتش. اما انجیل ها را مریدان مسیح نوشته اند، آنها تاثیری را که شخص مسیح بر مریدانش گذاشت بازگو نمی کنند، بلکه روایتی از تاثیر سرگذشت شخص مسیح بر جامعه مسیحیان ن. حتی شدید ترین تاثیر هم تایید کننده حقیقت تاریخی هیچ سرگذشتی نیست. سرگذشت یک آدم خیالی، در صورتی که شرایط برایش موجود باشد، می تواند شدیدترین تاثیر را بر جامعه بگذارد. ورتر* اثر گوته* تاثیری عظیم بجا گذاشت. همه می دانستند که این کتاب فقط یک رمان است، با وجود این پیروان و مریدان بسیار داشت.

در یهودیت، و دقیقاً در قرن های بلافاصله پیش و پس از مسیح، شخصیت های خیالی در صورتی که اعمال و آرائی که به آنها نسبت داده می شد با نیازها و آرزوهای قلبی یهودیان منطبق بود تاثیری عظیم داشتند. این را، مثلاً، شخصیت دانیال نبی نشانمان می دهد: کتاب دانیال روایت می کند که او در زمان نبو کد نصر*، داریوش و کورش زندگی می کرد، یعنی در قرن ششم پیش از میلاد؛ دانیال بزرگترین معجزه ها را انجام داد و پیش گوئی هائی کرد که بعداً به شگفت انگیزترین شکل تحقق یافتند. آخرین پیشگویی این بود که مصائب بسیاری گریبانگیر یهودیان خواهد شد و نجات دهنده ای آنها را از این مصائب نجات خواهد داد و آنها را به شکوه و جلالی نوین رهنمون خواهد شد. اما شخصی به اسم دانیال نبی هرگز وجود نداشته است؛ و کتابی که سرگذشت او را روایت می کند در حدود سال ۶۵ (پ.م.) یعنی همزمان با قیام مکابیان*، نوشته شده است، و تعجبی ندارد که تمام پیش گوئی هائی که این پیامبر ظاهراً در قرن ششم کرده است، تا همان سال به نحوی خیره کننده درست در آمده باشند، و خواننده خشکه مقدس را متقاعد کنند که آخرین پیشگویی پیامبری این چنین خطا ناپذیر، نیز، بی برو برگرد تحقق خواهد یافت. سرتاپای این جریان به نحو گستاخانه ای ساختگی است و با وجود این بزرگترین تاثیر را داشته است؛ اعتقاد به مسیحا، اعتقاد به نجات دهنده ای که خواهد آمد از همه بیشتر از این پیشگویی بود که تقویت شد و این تبدیل به الگوئی شد برای پیشگویی های آینده در مورد مسیحا. به هر صورت، کتاب دانیال نشان دهنده این نیز هست که تقلب در محافل خشکه مقدسان، وقتی که پای دست یافتن به هدفی در میان بود، تا چه اندازه بی محابا صورت می گرفت. از همین رو، تاثیری که شخص مسیح به جا گذاشته است به هیچ وجه ثابت نمی کند که از نظر تاریخی حقیقت داشته است.

بنا بر این، تنها چیزی از آنچه که هارناک فکر می کرد می توان به عنوان هسته ای تاریخی از انجیلها نگه داشت، باقی می ماند مصائب مسیح است. اما این نیز از اول تا آخرش چنان پر از معجزه های جورواجور است، از رستاخیز گرفته تا معراج، که در این مورد نیز تقریباً غیر ممکن است بتوان به هسته تاریخی قابل اعتمادی، از هر نوعی که باشد، دست یافت. در معتبر بودن داستان این مصائب بعداً کند و کاو بیشتری خواهیم کرد.

وضع مابقی نوشتجات آغاز مسیحیت هیچ بهتر از این نیست. هر چیزی که ظاهراً از معاصران مسیح، مثلاً از حواریونش، به ما رسیده ساختگی از آب در آمده اند، دست کم از این نظر که معلوم شده است که محصول زمان های بعد بوده اند.

و در مورد نامه هائی که به پولس حواری نسبت داده می شوند، حتی یکی هم نیست که موثق بودنش مورد مجادله نباشد، و نقد تاریخی نشان داده است که بسیاری از آنها سر تا پا قلابی اند. عریان ترین این جعلیات دومین نامه به تسالونیکیان است. در این نامه جعلی، مؤلف که نام پولس را بر خود نهاده است، هشدار می دهد: " که شما از هوش خود بزودی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد. " (باب دوم، آیه دوم). و در پایان جعل کننده اضافه می کند: "تحیّت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدین گونه می‌نویسم. " (باب سوم، آیه ۱۷). درست همین کلمات بودند که جعل کننده را لو دادند.

تعدادی از دیگر رساله های پولس شاید نخستین شواهد ادبی مسیحیت باشند. به هر صورت، این رساله ها در باره مسیح چیزی جز این به ما نمی گویند که مسیح مصلوب و مجدداً زنده شد.

ضرورتی نخواهد داشت. دست کم برای خوانندگان ما- که در این باره که در مورد رستاخیز مسیح چگونه باید فکر کنند وارد جزئیات شویم. در یک کلام، به زحمت چیزی در نوشتجات مسیحی باقی مانده است که بتوان آن را حقیقتی خدشه ناپذیر در باره مسیح دانست. ادامه دارد

یادداشت ها

4. Zeller, **Philosophie det Griechen**, Part 3, Sec. 2, Leipzig 1868, p. 96.
5. Pfeiderer, **Urchristentum**, 1902, II, p. 282f.

۶. در این مورد مقایسه کنید با

David Strauss, **Das Leben Jesu**, Tübingen 1840. I, 227f.

۷. مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من با هیچ مردی رابطه نداشته ام
فرشته به او پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند،" و غیره و غیره.

۸. "بر حسب تصور مردم او پسر یوسف بود"

Pfeiderer, **Urchristentum**, I, p.408.9.

Early Christianity, Its Writings *Bruno Bauer *Benary, Hitzig and Reuss *Archytas*
*kaddish *Nabuchadnazzar Harnack *Goethe's Werther *and Doctrines
* Vischer Tübingen Trajan *Samian Renan *Pontius Pilate * Nero* *Maccabean
Wesen des Christentums (1900) *Titus, Domitian, Trajan and Hadrian *Volkmar